

## تقی زاده

(پاسخ دکتر شیخ الاسلامی)

مقاله لطیف و مؤدبانه استاد محترم جناب آقای دکتر شیخ الاسلامی را خواندم و لذت بردم. چشم روشن شد که دانشگاه تهران به وجود با فضیلت گرانمایگانی از این قبیل منور است و به آینده کشور امیدم فزونی گرفت که نسل جوان از محضر برکت مند چونین فضیلت مآبانی درس ادب و تربیت خواهد آموخت و از همه بالاتر به عنوان یک ایرانی احساس غروری کردم که بحمدالله در رشته تاریخی محققانی از عالم ایشان داریم که با سلامت فکر و رها از قید هر غرضی به کشف حقایق می پردازند و ما را از مورخان بی صلاحیت غربی بی نیاز می فرمایند.

مقاله استاد البته بزرگوار پاسخ دندان شکنی بود به ایرادی که بنده و جاهل منفی باف مغرض بی صلاحیت نا آشنا با فلسفه تاریخ و عنصر مشکوک عوام فریبی که دست کبیر الهی قدرت تجزیه و تحلیل منطقی را از او سلب کرده است و... بر عبارتی از مرحوم تقی زاده گرفته بودم.

من در آن مقاله بی آنکه وارد مقوله پیچیده نفت و تمدید قرار داد و رابطه مرحوم تقی زاده با مأموران امپراطوری فخیمه شوم، عرض کرده بودم: عذرخواهی و استدلال آن مرحوم در جلسه نهم بهمن ۱۳۲۷ مجلس شورا که در تمدید قرارداد نفت آلت فعلی پیش نبوده است و در برابر قدرت و استبداد رضاشاهی چاره ای جز تسلیم نداشته است، اگر مورد استناد و قبول نویسندگان ما قرار گیرد، فاتحه این ملت و این مملکت را باید خواند.

به عقیده من آدمیزاده عاقل و بالغ و دانشمندی چون تقی زاده اگر بی هیچ تحاشی و انکاری زیر قراردادی امضاء گذاشت که مضر به حال وطنش می دانست و در خلال فرصت های مناسب پانزده ساله به فکر جبران خطای خویش نیفتاد، روزی که پنجه قهر ملت دامنش را گرفت، \*حق ندارد بگوید من آلت فعل بیچاره ای بیش نبودم، و اگر گفت ملت حق ندارد این عذر بدتر از گناه او را بپذیرد. به همان دلیل که عذر پزشک احمدی و سرپاس مختاری پذیرفته نشد.

و گفته بودم اگر عذری از این قبیل مسموع افتد خیانتی کرده ایم در حق کشورمان و سر نوشت سیاهی ساخته ایم برای فرزندانمان. سر نوشتی به مراتب تاریکتر از آنچه بر سر خودمان آمد.

\*\*\*

و جناب آقای شیخ الاسلامی در آغاز مقاله خویش بر من تاختن آورده اند که:

\* مقصود شاهزاده عباس میرزا اسکندری است. (ح.ی)

« آقای سعیدی سیرجانی ... به عنوان يك نویسنده حرفه‌ای که از فن و فلسفه تاریخ سررشته ندارند، نسبت به تاریخ معاصر ایران بالاغم، و نسبت به شخص مرحوم تقی‌زاده بالاخص مرتکب اجحاف و بی‌عدالتی آشکار شده‌اند.

ظاهراً درك و طرح این نکته نه با فلسفه تاریخ مربوط است و نه نیازی به تخصص در تاریخ دارد. گویا این نکته‌ای اخلاقی باشد و امیدوارم متخصصان فلسفه تاریخ در دانشکده ادبیات و «علوم انسانی» با این مقوله آشنائی کامل داشته باشند.

استاد محترم و متخصص فلسفه تاریخ برای دفاع از منطق مرحوم تقی‌زاده قسمت‌هایی از صورت مذاکرات مجلس را نقل فرموده‌اند و دریغ که باز هم سؤال تازه‌ای در ذهن من نقش بسته‌است، ملاحظه بفرمائید، این مرحوم تقی‌زاده است که در جلسه بهمن ۲۷ درباره تمدید قرارداد نفت می‌گوید :

« حتی به فرض اینکه من این اندازه قدرت داشتم که از امضای آن لایحه به عنوان وزیر دارائی ایران خودداری کنم، باز مطمئن باشید که قرارداد به همان نحو که امروز هست تصویب می‌شد منتها با امضای يك وزیر دارائی دیگر» به سلامت و قوت منطق پی بردید؟ اگر این کار را من نمی‌کردم دیگری می‌کرد پس چرا خود نکتم! دقت بفرمائید اگر این شیوه استدلال مورد قبول قرار گیرد تکلیف مراجع قضائی و جنائی چیست؟ . نمی‌دانم به چه مناسبتی به یاد دفاعی افتادم که جیب‌بری در کلا نتری از کار خوش می‌کرد. سالها پیش رادیو تهران بر نامه‌ای داشت در گوشه و کنار شهر. گذار خبر گزار رادیو به یکی از کلا نتری‌ها افتاده بود و جریان دستگیری و بازجویی متهمی را گزارش می‌کرد که به جرم زدن جیب مسافری خارجی گرفته بودندش. جوان نازنین بالحن صداقت آمیز و حق به جانبی می‌گفت «جناب سروان. سر کیف این آقا از جیب عقب شلوارش بیرون بود، اگر من جیبش را نمی‌زدم بچه‌های دیگر می‌زدند.»

واقعاً نمی‌دانم تقی‌زاده با آن هوش و پختگی و فراست روز نهم بهمن ماه سال ۲۷ در چه بن بست روحی گرفتار آمده بوده است که در مجلس بندرا آب داده و چیزهایی به زبان آورده است که در حالت عادی از او بکلی بعید می‌نمود.

اگر قرار باشد این منطق را بپذیریم به راستی تکلیف مردم ایران در سال‌ها و قرن‌های آینده چیست؟ عمال هر حکومت جابر و ستمگری به مجض سرنگون شدن بساط ظلم و تشکیل داد گاههای انقلابی، بر هیأت قضات نهیب می‌زنند که « اگر ما مردم را شکنجه نمی‌کردیم، اگر ما جوانان را به رگبار مسلسل نمی‌بستیم، اگر ما مجلس قلابی تشکیل نمی‌دادیم، اگر ما به حق ملت تجاوز نمی‌کردیم ... کس دیگری می‌کرد. بنابراین ما شایسته انعام و پاداشیم که فداکاری کردیم و باری از دوش همکاران برداشتیم.»

نمونه دیگری از استدلال مرحوم تقی‌زاده را ملاحظه بفرمائید تا با من هم عقیده شوید که در آن جلسه حالت مرحوم تقی‌زاده عادی نبوده است، می‌فرماید:

« حال اگر کسی غرض‌ورزی را کنار بگذارد و منصفانه به عمق مطلب نگاه کند خود تصدیق خواهد کرد که دخالت من در سرتاسر این قضیه منحصر به يك امضای غیر اختیاری آنهم بدون

رضایت باطنی بوده است و این کار خیلی فرق دارد با آن تهمت‌های مغرضانه و جاهلانه که اتصالاً از طرف جمعی به من وارد می‌شود که من از ابتدا عامل و مدیر و مدبر و طراح این کار بوده و با تمبیه‌های قبلی کوشیده‌ام که این کار را به نفع حضرات تمام کنم.

دیدید؟ همه کارها خلاصه شد در یک امضای ناقابل‌ی که آنهم غیر اختیاری بوده است. راستی اگر عامل فاجعه سینمای آبادان در محکمه مدعی شد که جرم سنگینی مرتکب نشده و همه دخالتش در این قضیه منحصر به کشیدن يك دانه کبریت بی‌قابلیت بوده است در جوابش چه می‌گوئید؟ اگر هیتلر نالید که سهم من در جنگ دوم جهانی فقط يك فرمان مختصر بوده است و نه بیشتر، چه دلیل محکمه‌پسندی در برابرش خواهید داشت؟

واقماً دفاع مرحوم تقی‌زاده در آن جلسه قابل خواندن و بازخواندن و تأمل است، خداوند روح آن مرحوم را در اعلیٰ علیین بهشت با داشتن دوستان بخرد و فاضل و بزرگوارى چون جناب آقای دکتر شیخ‌الاسلامی شاد فرماید که منی به دست مستان داده‌اند و با چاپ این دفاعیه فاجعه به فراموش کشیده‌ای را زنده کرده و مردم را به تعمق واداشته‌اند و موجباتی فراهم آورده‌اند که بنده بی‌اطلاع از فلسفه تاریخ هم به تحلیل عبارات آن سخنرانی بپردازم. خداوند کسی را از نعمت وجود دوستان دانا محروم نفرماید.

در همین جلسه مرحوم تقی‌زاده گفته است:

« شاید خود این عمل یعنی گذاشتن امضای اضطراری پای لایحه قرارداد نفت تقصیر یا قصوری شمرده شود و من عرض نخواهم کرد که امضای من جملی بوده و کسی دیگر امضای تقی‌زاده را پای آن لایحه نوشته است بلکه باید بگویم که خداوند خواسته بود که آن تقصیر فرضی بجای آن سه نفر دیگر دامن گیر من گردد.»

اینجاست که تقی‌زاده منطقی هوشمند تبدیل به يك صوفی اهل تسلیم و رضا می‌شود و با توسل به فلسفه «مارمیت اذرمیت» می‌نالد که: نسبت ممکن به غیر که اینها خدا کند! اینجاست که باید يك برگ قرار منع تعقیب قرص و محکم روی پرونده گذاشت و به بایگانی ملکوت اعلیٰ تحویلش داد.

در نطق آن روز مرحوم تقی‌زاده جمله‌ای آمده است که استاد بزرگوار بی‌غرض متخصص در فلسفه تاریخ ظاهراً بصدان توجهی نفرموده‌اند، و گرنه مقداری هم از همان نسبت‌هایی که با کمال ادب و بزرگی و آقا‌زادگی نصیب بنده کرده‌اند نثار روح آن مرحوم می‌فرموده‌اند، آخر مرحوم تقی‌زاده برخلاف مریدان و هم‌مشر بان‌ش این قدر انصاف داشته است که بگوید:

شخصاً با اقرار به اینکه بهتر بود که انسان، ولو با فدا کردن نفس، از این تقصیر فرضی و غیر اختیاری (تهیه و تصویب امتیازنامه) دور بماند و در آن دخالتی نداشته باشد.

با این عبارت مرحوم تقی‌زاده تصدیق کرده است که بهتر این بوده که با خطر کردن و فدا کردن خویش از این کار دوری جوید و نجسته است، و این گویا شبیه همان ایراد به قول جناب دکتر شیخ‌الاسلامی شماره ۲ - بنده است، بنابراین عدالت حکم می‌کند که با آن مرحوم نیز همان معامله‌ای کنند که با بنده فرموده‌اند.

من نوشته بودم :

«اگر تقی‌زاده در مجلس سال ۱۳۲۷ پشت میز خطابه می‌رفت و می‌گفت «من بدان دلیل به‌عنوان وزیر دارائی مملکت زیر قرارداد تمدید امتیاز نفت امضاء گذاشتم که آن را در شرایط روز به مصلحت عمومی مملکت تشخیص می‌دادم» بنده و گوشه گیرانی چون من از مراتب ارادتمان به تقی‌زاده نمی‌کاست بلکه شهادت اخلاقی او را تحسین می‌کردیم.

تقی‌زاده می‌توانست در دفاع از عمل خویش بگوید که «لجبازی با امپراطوری فقیمه در آن روز گاران برای استقلال و تمامیت ارضی ایران خطراتی داشت و من به‌عنوان وزیر دارائی ایران مصلحت دیدم که از چاه به‌چاله و از مار به‌عقرب پناه برم و قرارداد را تمدید کنم...» حداکثر ایرادی که بر آن مرحوم می‌توانستند بگیرند این بود که تشخیص غلط داده است و در ارزیابی شرایط سیاسی جهان اشتباه کرده است.

اما توسل بدین حرره رایج و البته بی‌اثر که «من مسلوب الاختیار بودم، برای کسی در این مملکت اختیار نبود و هیچگونه مقاومتی در مقابل اراده حاکم مطلق آن زمان نه‌مقدور بود و نه مفید...» به نظر من ریاکارانه‌ترین بهانه‌ای است که آدمی بالاتر از حد متوسط ممکن است بدان متوسل شود و به‌همان درجه نیز دفاع از این بهانه و توجیه آن دفاعی نامعقول و نامقبول و برای سر نوشت یک مملکت و اخلاق عمومی یک ملت خطرناک است»  
و نتیجه گرفته بودم که :

اگر تقی‌زاده مرحوم به‌حیثیت انسانی خویشتن ایمان داشت و براسستی قدرت حاکم زمان را موجب سلب اختیار خود می‌دانست، چرا به‌قدرت حاکم نزدیک شد؟ آیا از بیم جان وزارت او را قبول کرد؟ آیا قدرت حاکم زمان جلادی به سراغش فرستاد و تیغ بر فرق و خنجر بر سینه‌اش نهاد که تشریف وزارت پوشد و عضو هیأت دولت شود؟  
و جناب آقای متخصص فلسفه تاریخ که مثبت بافند و مرد عمل فرموده‌اند:

«جواب این ایراد این است که سیاستمداران مسئول و میهن پرست هر مملکت وظایفی دارند که با منفی بافی و گریز از خدمت قابل تلفیق نیست، به‌عبارت دیگر کسانی که به‌وطن خود علاقمندند و احساس مسئولیت می‌کنند به‌حرف و فتوای چند عنصر منفی باف نمی‌توانندشانه از زیر بار مسئولیتهای ملی و میهنی خود خالی کنند» \*

آفرین به این فلسفه عملی که مورد قبول و اتفاق «مردان روز» است، نه‌امثال بنده منفی باف‌های و اماانده که معتقدیم اگر رئیس اداره یا حکومت خدای ناکرده فاسد بود مرد شریف آن است که یا مردانه با او به‌مبارزه برخیزد، یا دست کم از او بیزد و در جرایم و گناهش سهم نشود.

جناب استاد تاریخ‌دان دانشگاه تهران به‌حکم تربیت البته صحیح و سودآوری که در مکتب پراگماتیزم فرنگ دیده‌اند عقیده دارند که خیر، نه‌باید به‌مبارزه برخاست چون خطرناک است و نه‌باید کناره‌جوئی کرد که ضررناک است، باید مرد میدان بود و مقام و منصب را خالی

\* الحمدلله که معنی مسئولیت ملی میهنی را هم فهمیدیم. مسئولیت ملی و میهنی این است که آدمیزاده منافع هستی و استقلال میهنش را در کسول قراردادی بیچندویکجا و دو دستی تقدیم دولت انگلیس کند.

نگذاشت ولو به قیمت تمدید قرارداد نفت باشد، و گر نه فرصت طلبان و جاه جویان دیگر می آیند و اشغالش می کنند. باور ندارید از زبان معجز بیان خودشان بشنوید:

«اما نظر آقای سعیدی ظاهراً این است که تمام میهن پرستان ایرانی از همان آغاز کار می بایست از رضاشاه قهر کنند و با این عمل خود اداره امور ایران را به امثال کریم آقاخان‌ها، خدایارخان‌ها، احمد آقاخان‌ها، جان محمدخان‌ها و امرای نظامی دیگر تحویل دهند».

ملاحظه فرمودید، چون احتمال دارد منصب را دیگران بگیرند و از مزایای قانونیش بهره مند شوند، پس شرط عقل نیست که رهایش کنید و بگذارید رقیبان از شما پیش افتند. منصب و مقام به هر صورت عزیزاست، در هر شرایطی و زیر سایه هر کسی باشد مهم نیست، و گرچه... «آلت فعل ذلیل و بی‌اختیاری» باشی و مجبور شوی سرمایه ملتی را شصت سال دیگر تسلیم اجانب کنی\*\*

در اینجا جناب آقای محقق دقیق‌النظر و محترم تاریخ اظهار لطفی فرموده و استنباطی از نظر بنده فرموده‌اند که ظاهراً خودم خبر نداشتم، گویا به نظر ایشان گفته‌ام بهتر بود که امثال تقی‌زاده از همان روز اول از رضاشاه قهر می کردند. خدا دلالت خیرشان کند که قوت استنباطشان هم کم از تربیت و انصافشان نیست، ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء.

من می گویم اگر تقی‌زاده آزادی‌خواه مشروطه طلب رضاشاه را دیکتاتور می دانست و می دانست که در دستگاه حکومت او به صورت آلت فعل بی‌اراده ذلیلی در خواهد آمد، چرا وارد دستگاه او شد و سالها مقرب الخاقان و سفیر و استاندار و وزیر بود. چرا وقتی که فروغی‌ها، مستوفی‌الممالک‌ها، مصدق‌ها پی به دگرگونی حال رضاشاه بردند و از او بریدند جناب تقی‌زاده نبرید؟

دقت بفرمائید این جناب آقای شیخ‌الاسلامی دوست و مدافع دانای مرحوم تقی‌زاده

\*\* \* در مقاله جناب آقای متخصص فلسفه تاریخ يك نکته ملیحی هم وجود دارد که در ریخ است آنرا به تکرار نقل نکنیم. بخوانید و بی‌هیچ شرح و تفسیری خودتان به نظر استدلال این محقق بی‌غرض عالی مقام آفرین گوئید، می‌فرمایند:

«در اینجا نکته‌ای هست که باید بیدرنگ گوشزد شود و آن اینست که مفرضان و بدخواهان تقی‌زاده که اغلبشان (چرا اغلب؟ بفرمائید همه) جزء منفی بافان درجه اول این آب و خاک هستند، این شایعه را انتشار داده‌اند که امتیاز سابق انگلیسی‌ها در ایران تحت قرارداد جدیدی که تقی‌زاده امضاء کرد (البته با جبار و بدون میل باطنی و از ترس جانش!) برای شصت سال دیگر تمدید شد. (چه دروغ بزرگی!) سوء نیت مفرضان در اشاعه این دروغ البته قابل درک است ولی به ساده لوحی کسانی که حرف آن مفرضان را باور کرده‌اند حقیقتاً باید افسوس خورد. (چرا افسوس؟ مستی فحش هم از چننه نجابت ذاتی بر فرق آنان پاشید) دوره امتیاز نفت فقط برای ۳۲ سال تمدید شد... مسأله مهم به حال این است که انگلیسی‌ها از قرارداد جدید نفت - قراردادی که تقی‌زاده امضاء کرد - فقط برای هفده سال استفاده کردند (چه حیف شد!) و بقیه مدت شصت ساله آن (ده!) شما هم که در ردیف مفرضان درآمدید و گفتید شصت ساله، آفرین برحافظه راست گویان و بی‌غرضان) با ملی شدن صنایع نفت ایران در سال ۱۳۲۹ از بین رفت و کان لم یکن اعلام شد»

هستند که سند به دست داده اند و به نقل از خاطرات منتشر نشده تقی زاده از قول آن مرحوم می نویسند: « یک روز در مجلس ختمی حضور داشتم ( قضیه مربوط به اوایل سلطنت پهلوی و سال ۱۳۰۶ است یعنی دست کم شش سال پیش از تمدید قرارداد نفت ) تیمورتاش از در که وارد شد یکسره آمد پیش من نشست و ضمن فرصتی که برای صحبت کردن پیش آمد گفت: نظر شاه این است که شما به عنوان والی به خراسان بروید. من در آن مجلس جواب فوری ندادم و گفتم باید فکری بکنم و قصد داشتم جواب رد بدهم. ولی روز بعد مرحوم سر لشکر حبیب الله خان شببانی که خیلی با من دوست بود به دیدنم آمد و گفت فلانی شما این پیشنهاد را رد نکنید، برای اینکه در کله این شخص ( یعنی رضا شاه ) فرورفته که رجال خوشنام مملکت نمی خواهند با او کار کنند، مردی است کینه جو و اگر پیشنهادش را رد کنید کینه تان را به دل می گیرد و بعدها سلام و علیک هم نمی کند»

این عین اقرار مرحوم تقی زاده است، ملاحظه می فرمائید که نپذیرفتن دعوت رضا شاه خطرش بر باد رفتن سرمبارک تقی زاده نبوده است. خطرش این بوده که دیگر شاه با او سلام و علیک نمی کرده. همین وبس.

واقعا هم اصل خطر و همه خطر در همین جاست. آقای شیخ الاسلامی دور برمی دارند و شمشیر در خزینه حمام می گردانند و رجز می خوانند و سرنوشت تیمورتاش و نصرت الدوله فیروز و سردار اسعد بختیاری و مدرس و دکتر ارانی را به رخ من می کشند.

عجبا این استاده محترم تاریخ و متخصص دقیق فلسفه تاریخ نمی دانند که تفاوت بین تقی زاده با مدرسه ها، ارانی ها، تیمورتاش ها و سردار اسعد ها از زمین تا آسمان است. واقعا تجادل می فرمایند یا نمی دانند که این قیاس مع الفارغ است. اینان مدعیان سلطنت رضاشاه بودند و در نهان و آشکار فکر بر انداختن او را درس می پروردند. تقی زاده مقرب رضاشاه و به اعتراف خودش عامل مسلوب الاختیار او بود.

عجبا که متخصص بی غرض فلسفه تاریخ معتقدند که اگر تقی زاده از دستگاه رضاشاهی کناره می گرفت به قیمت جانش تمام می شد، و نمی دانند که رضاشاه کسی را به جرم کناره گیری و خانه نشینی نکشته است. اما در همین مقاله بسیار مـؤدبانه و بسیار منطقی که برای درهم کوفتن «فکری خطرناک» که با مذاق مسند نشینان روزگار سازگاری ندارد، به اشارت دوستان نوشته اند خودشان شواهد متعدد به دست داده اند از کسانی که با رضا شاه همکاری نکردند و به خلاف نگرانی ایشان زنده ماندند و بعد از شهریور ۲۰ به صحنه سیاست باز گشتند و مثبت و منفی در سرنوشت ملت مؤثر افتادند.

من گفته ام که: اگر تقی زاده چنانکه در مجلس ۲۷ گفت، واقعا تمدید امتیاز را به تعبیر خودش به زیان ایران - و به عمیده ملت ایران، خیانت محض - می دانست، چرا روزی که بحث نفت پیش آمد او از اسرار انگلیسان در تمدید قرارداد سالها پیش با خبر بود، استعفا نکرد. آقا می فرمایند مگر استعفایش به اختیار خودش بود. اما در همان مقاله ماجرای دکتر مصدق را شاهد آورده اند. همان دکتر مصدق که سالها بعد از رضاشاه زنده بود و به مبارزه با شرکت نفت و دولت فحیمه برخاست، همان مصدق که ظاهراً این روزها به حکم

ورق گردانی لیل و نهار صلاحیت و وطن پرستی اش مورد تأیید جناب آقای دکتر تاریخ قرار گرفته است، همان مصدقی که آن قضاوت تلخ را درحق تقی زاده کرده است، به روایت مورد قبول آقای دکتر تاریخ می گوید :

«روزی آقای علاء به خانه من آمد و گفت اعلی حضرت به سر تیپ شیبانی فرموده اند با دکتر مصدق کاری دارم ولی نمی دانم اگر به دربار دعوتش کنم می آید یا نه ؟ از این حرف تعجب کردم و به علاء گفتم: اگر روزهای دوشنبه که و کلا به طور دستجمعی به حضور شاه می روند من همراه آنها نمی روم غرض خاصی در کار نیست، فقط از این جهت است که چون نماینده ملت من احساس می کنم که به اصغای فرمایشات شاه احتیاج ندارم...»

جواب از این سربالاتر می شود به شاه مملکت آنهم شاهی که به قول آقای دکتر تاریخ مظهر استبداد و خونریزی و خونخوار است داد، که مصدق داده است، در همان قسمت، تکه دیگری از خاطرات مصدق نقل کرده اند که دعوت وزارت خارجه و نخست وزیر شاه را هم نپذیرفته است، و به طوری که می دانیم زنده مانده است.

استغای تقی زاده فقط در یک صورت ممکن بود به قیمت جانش تمام شود و آن اینکه خدای نا کرده زبان لال در بازی نفت از اول دست داشته و به همین نیت پس از برگشتن از لندن وزارت دارائی را پذیرفته و مقدمات را به نحوی زیر کانه رو به راه کرده باشد که به نتیجه ای چون تمدید قرارداد برسد و شاه را در بن بست قرار دهد، در این صورت اگر بگویند زیر قرارداد را امضا نمی کنم البته که بیم جان در کار است.

\*\*\*

ایراد سوم من این است:

«تقی زاده اگر با تمدید قرارداد موافقت نداشت می توانست يك ماه بعد از امضای قرارداد با استفاده از گذرنامه سیاسی به بهانه فلان بیماری راهی اروپا شود و به محض دور شدن از قلمرو قدرت رضاشاهی با صدور اعلامیه ای به جهانیان بفهماند که امضایش زیر قرار داد به دلخواش نبوده است و باقی عمرش را در گوشه ای از اروپای پهناور با امکانات بسیار فراوانی که داشت با شرف و آسایش زندگی کند.»

جناب آقای دکتر تاریخ و متخصص بی غرض و صاحب درایت و البته با ادب فلسفه تاریخ، بدینسان به ایراد من جواب گفته اند و با مشت منطق دهانم را کوفته اند، می فرمایند: «از کسانی که وضع يك دوره استثنائی را شخصاً درک نکرده اند و به قول معروف از روی معده سخن می گویند استدلالی بهتر از این نمی شود انتظار داشت .»

آقای سمیدی! فریفتن رضاشاه و در رفتن از زیر نگاههای ظنین آن مرحوم، با توجه به قدرت و بیداری شهربانی وقت به این سادگی ها که شما تصور یا تصویر فرموده اید نبود. و بعد از شرح کشفی درباره فراد آیرم و تزویرهایش فرموده اند :

به هر تقدیر طبیعت شکاک رضاشاه به وزیری که علناً با نظر وی درباره انفاء قرارداد نفت مخالفت کرده بود به این سادگیها اجازه نمی داد که خاک ایران را يك ماه بعد از بسته شدن قرارداد جدید به بهانه مرض با گذرنامه سیاسی ترك کند.»

الحمد لله که این مرد محترم و با ادب به خلاف بنده از زیر معده سخن می گویند و

استدلالشان قرص و محکم است و مو به درزش نمی‌رود. در مورد قسمت دوم جواب که رضاشاه شکاک اگر پی‌می‌برد که تقی‌زاده با قرارداد مخالف است مجال بود اجازه دهد که ایران را ترک کند. این حرفی است درست. رضاشاه باهوش بود و نمی‌گذاشت مخالفی چون تقی‌زاده از قلمرو قدرتش فرار کند و اروپائی را بر او بشورانند.

قسمت اول را هم به فرض مجال می‌پذیرم که شهربانی رضاشاه بیدار بود و مراقب و نمی‌گذاشت مخالفان از مملکت فرار کنند.

اما به من بگوئید تمديد قرارداد نفت را تقی‌زاده در چه تاریخی امضاء کرد، غیر از این است که این کار در خرداد ۱۳۱۲ انجام شد؟ خوب، به قول شما اگر تقی‌زاده مخالف این کار بود و به زور وادار به امضایش کرده بودند، مجال بود که بگذارند از ایران قدم به خارج بگذارند. این را قبول دارید یا نه؟ جناب عالی را که رفقای هم مشرب با وعده ریاست دانشگاه و از این قبیل مقامات طوطی‌صفت در پس‌آینه داشته‌اند که سخنان استاد اعظم بیخسید استاد ازل - را تکرار کنید، جناب عالی مرد منطقی متخصصی هستید و نیندیشیده قلم بر کاغذ نمی‌گذارید. خوب، با این مقدمات لطف کنید و برای هدایت امثال من مردی که يك دوره استثنائی را درك نکرده‌ایم و از روی معده سخن می‌گوئیم بفرمائید در آذر ماه همان سال (یعنی سال ۱۳۱۲) و اندکی بعد از امضای تمديد قرارداد نفت جناب تقی‌زاده به چه مقامی منصوب شد و به کجا رفت؟

لا بد استاد و متخصصی که در تاریخ معاصر تحقیق می‌کنند می‌دانند که آن مرحوم در آذر ۱۳۱۲ با سمت سفیر ایران به پاریس رفت و در حدود يك سالی در این پایتخت آزاد اروپائی و دور از تسلط جبار رضاشاهی و قدرت مکار امپراطوری فخمیه زندگی کرد.

براستی اگر مجبورش کرده بودند و تمديد قرارداد به میل و اشارت و هدایت او نبود، چرا در این ناف تمدن اروپا با قدرت و امکاناتی که داشت مصاحبه‌ای ترتیب نداد و حقیقت را بر ملا نکرد؟ \*

\* دو سؤال جزئی و مختصر هم در این مورد به آزار ذهن بنده پرداخته است و امیدوارم جناب آقای دکتر شیخ‌الاسلامی که معتقد به سخن گفتن از زیر معده هستند، اگر مجال فرمودند و من و مفرضین و عوام فریبان دیگر را لایق دیدند به آنها هم جوابی مرحمت فرمایند.

یکی اینکه اگر تقی‌زاده در تمديد قرارداد نفت و بطور کلی بازیهای نفتی عهد رضا شاه واقعا نقشی نداشت و عامل مسلوب‌الاختیار بود و طبق میل و اراده رضاشاه رفتار کرده بود چرا بلافاصله پس از گذراندن قرارداد نفت، رضاشاه او را از دور و بر خودش دور کرد؟ آیا مرحوم رضاشاه از دیدن قیافه تقی‌زاده رنج نمی‌برده است؟ آیا با دیدن او به یادش نمی‌آمده است که چه بازیهای ماهرانه‌ای انجام گرفت تا او را در بن بست قرار دهند و بکنند آنچه که نبایست کرد؟

سؤال دیگرم این است که تقی‌زاده‌ای که با تمديد قرارداد مخالف بود و برخلاف منافع انگلیس عمل کرده بود، چرا چند ماهی بیشتر در منصب و الای سفارت ایران در پاریس باقی نماند و دست از منصب کشید و به لندن رفت و گدائی در دوست را بر شاهی دنیا و آخرت اختیار کرد.؟



من می‌پرسم: اگر علت سکوت تقی‌زاده ترس از رضاشاه بود، چرا بعد از رفتن وی، در فاصله هشت ساله شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۲۷ حاضر نشد ضمن مصاحبه‌ای به جهانیان اعلام کند که آلت فعل بی‌اراده‌ای بیش نبوده است و امضائی که زیر امتیاز نفت گذاشته است از ترس جانش بوده. سؤال من این است که چرا تقی‌زاده ۱۵ سال تمام از تاریخ تصویب امتیاز نفت تا بهمن ۲۷ سکوت کرد و اصلاً و ابداً در هیچ محفل رسمی یا خصوصی به فرمایشی بودن امتیازنامه اشارتی نفرمود و تنها روزی مدعی شد که آلت فعل چشم برحکم و گوش بر فرمانی بوده است که دیگر امیدی به زنده نگهداشتن امتیازنامه نمی‌رفت و ملت ایران بر اثر سخنرانیهای مبارزان با استعمار اهمیت قضیه را درک نموده بود و شیر پیر امپراطوری پشم و پيله‌اش در حال فروریختن بود.

سؤال من این است که تقی‌زاده آیا نمی‌توانست دست کم يكسال پیش از این تاریخ با ملت ایران همصدا شود و رزمندگان جان بر کف ملت را با اعتراف خویش همراهی کند، آیا در سالهای ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ هم هنوز از قدرت رضاشاهی می‌ترسید و بیم جان‌زبان اعترافش را در کام سکوت خشکانده بود؟

جواب جناب آقای شیخ‌الاسلامی این است و درخور هزاران آفرین که:

«جواب ایراد اخیر بطور خلاصه اینست که تحت قانون اساسی ایران آن مرجع نهائی که می‌تواند امتیازات خارجی را در این کشور لغو، اصلاح، جرح، تعدیل یا قبول کند مجلس شورای ملی است (دقت فرمودید، مثل اینکه بنده گفته بودم چرا تقی‌زاده امتیاز را لغو نکرد) متن قانون اساسی در این باره کاملاً روشن است گرچه بعید است که آقای سعیدی آن را خوانده باشند (الحمد لله که شما خوانده‌اید و فهمیده‌اید) ... در ماده ۲۷ لایحه امتیاز نفت که توسط تقی‌زاده به مجلس دوره نهم تقدیم شد مخصوصاً قید شده بود که این قرارداد پس از تصویب مجلس شورای ملی و توشیح آن از طرف اعلی حضرت همایونی قابل اجراست، (عجب کشفی فرموده‌اند، مثل اینکه در مصوبات دیگر مجلس این قید نیست، شکر خدا که آقا با قانون اساسی و قوانین دیگر آشنایند) چنانکه می‌بینم نقش عمده را در تصویب یا رد اینگونه امتیازات مجلس شورای ملی بازی می‌کند (و پس از استشهاد به رد موافقتنامه ایران و شوروی می‌فرمایند) به این ترتیب پس از آنکه لایحه دولت - محتوی قرارداد نفت - از تصویب مجلس گذشت و تبدیل به قانون رسمی کشور شد، تا موقعی که خود مجلس شورای ملی ایران همان قرارداد را لغو یا اینکه صنایع نفت کشور را ملی اعلام نکرده بود، هیچ عملی از جانب تقی‌زاده - انتشار اعلامیه، صدور بیانیه، ایراد خطابه، ترتیب مصاحبه و غیره - کوچکترین تأثیری در سرنوشت قرارداد نمی‌توانست داشته باشد جز آنکه عرض خود تقی‌زاده را ببرد و اسباب زحمت شدیدی برای دوستان و اقوامش در ایران فراهم سازد.»

لذت بردید از استدلال استادی که متخصص رشته تاریخ است و از آن بالاتر قانون اساسی را هم خوانده است. می‌فرمایند این مجلس است که باید قراردادی را تصویب یا لغو کند بنابراین هیچ عملی از جانب تقی‌زاده نمی‌توانسته است در لغو قرارداد مؤثر باشد و هر اقدامی

که تقی‌زاده در این مورد می‌کرد به قول حضرت استادی حاصلی نداشت. «جز اینکه عرض خود تقی‌زاده را ببرد و اسباب زحمت شدید برای دوستان و اقوامش در ایران فراهم‌سازد» و من در این جمله اخیر کاملاً با ایشان همداستانم. کما اینکه در سال ۱۳۲۷ هم چنین شد و زحمتی که برای دوستان فراهم شده است به این سادگیها پایان‌پذیر نیست.

دیگر رغبت و حال و حوصله‌ای برای من باقی نمانده است که جواب اخیر ایشان را بشکافم که نیازی به شکافتن هم ندارد و عطرش نشکافته فضا را می‌آکند.

خوانندگان گانی که خواستند خودشان نتیجه‌گیری کنند به خاطر داشته باشند که مرحوم تقی‌زاده از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ سفیر ایران در لندن بوده و از سال ۱۳۲۶ هم در مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشته است.

دوستانی که با قلم‌گزنده من آشنايند شايد تعجب کنند که چرا در جواب این آقای شیخ‌الاسلامی کوتاه آمده‌ام و به شیوه خود رفتار نکرده‌ام. جواب این است که این مرد محترم و مؤدب جوان است و جویای نام آمده است و حق هم دارد. در کشوری که از برکت اوضاع خاص افرادی بمراتب کمتر از ایشان به مناصب ریاست و وزارت رسیده‌اند، او چرا عقب‌باشد. شیخ عزیز «ورد» را هم درست آورده‌است، و دو سالی است گرم ورد آوردن است، اما متأسفانه در این مورد اخیر سوراخ دعا را گم کرده است. مقاله‌ای که من نوشته بودم به تأیید همه صاحب‌نظران و اندیشه‌مندانی که خون می‌خورند و خاموشند، اصلاً ربطی به تقی‌زاده نداشت. نکته‌ای بود و زینهار به مسند‌نشینان روزگار. ایشان با جواب منطقی و مؤدبانه‌ای که داد مرا وادار کرد در کار تقی‌زاده کند و کاری کنم و هر چه بعد از این درآید ثواب بیشترش عاید ایشان خواهد شد که لانه زنبور را با سوراخ دعا اشتباه گرفتند،

\* \* \*

در پایان این یادداشت شرمندهم از خوانندگان عزیز که به خلاف سلیقه و روش خویش اشارتی می‌کنم به کاری که کاملاً جنبه خصوصی و شخصی دارد. آن‌انکه از نزدیک با من آشنايند و بخصوص دوستان مطبوعاتیم می‌دانند که اهل عکس و تفصیلات نه‌بوده‌ام و نه بعد از این می‌توانم باشم. خدمت من در بنیاد فرهنگ ایران و ادامه چهارده ساله آن در درجه اول منعیست از ایمانی است که - چون اغلب و اما نندگان روزگار - به میراث معنوی نیاکانم دارم، و در درجه دوم نتیجه مهارتی است که استادم دکتر خانلری در رام کردن و به کار کشاندن طبایع سرکشی چون من دارد. درین رهگذر نه‌مننتی بر کسی دارم که کاری است موافق میل و سلیقه‌ام، و نه‌منت پذیر کسی هستم که، صد ره افزونتر بجای مزد خدمت می‌کنم.

باز هم معذرت می‌خواهم از اشاره ناچاری بدین امر شخصی. جناب آقای شیخ‌الاسلامی با ظرافت و ادبی که خاص وجود شریف خودشان است می‌فرمایند:

«جناب عالی - یعنی من که سعیدی سیرجانی هستم - که از برکت صل‌های سرشار بنیاد فرهنگ ایران غالباً در سفرهای «تحقیقاتی» هستید چرا از مسافرت اخیرتان به قاهره برای صدور اعلامیه‌ای از آن نوع که برای تقی‌زاده تجویز می‌فرمائید استفاده نکردید؟ چرا با روزنامه‌الاهرام مصاحبه‌ای ترتیب ندادید و جامعه روشنفکران کشور را مدیون و سپاسگزار خود نساختید؟»

در مورد «صله‌های سرشار بنیاد فرهنگ ایران» و «سفرهای تحقیقاتی»، فقط يك نكته می‌گویم و امیدوارم این آقای شیخ‌الاسلامی مردانه به این معامله راضی شوند :

جناب آقای متخصص فلسفه تاریخ، لابد می‌دانید که بنیاد فرهنگ ایران بودجه تصویب شده‌ای دارد. هر دیناری که در این بنیاد به هر کسی پرداخته شود باید بر اساس مقررات مالی و پس از طی چهار مرحله و ثبت در دفاتر متعدد و گرفتن امضاء و موافقت سه مقام و امضاء کردن اسناد باشد. در ضمن بنیاد فرهنگ ایران مؤسسه‌ای است که دیناری اعتبار محرمانه در اختیارش نیست و نمی‌خواهد. هر پولی به هر عنوانی و به هر کسی می‌پردازد رسمی است و اسنادش در حسابداری بنیاد و دستگاههای وزارت دارائی موجود. من هم در امور مالی بنیاد هرگز اندک دخالتی نداشته‌ام و نخواهم داشت. با این مقدمات که قابل رسیدگی و تأیید هر ذی‌علاقه‌ایست، به پیشنهادم توجه فرمائید:

من چهارده سال است در بنیاد کار می‌کنم، کاری که مورد تصدیق دوست و دشمن است حالا بیایید باهم معامله‌ای بکنیم به موجب این نوشته من مصالحه می‌کنم کلیه وجوهی که در طول این ۱۴ سال به هر عنوانی که تصور بفرمائید از بنیاد دریافت کرده‌ام به دریافتی‌های فقط مشروع و آشکار شما در طول چهار سال اخیر از خزانه دولت.

می‌دانم دوره جوانمردی و شوالیه‌گری مرده است و «مردان روزگار» حتی جرأت «دوئل مالی» هم ندارند، و شما هم مرد این میدان نیستید. به این دلیل برحالتان رحمت می‌آورم و پیشنهاد دیگری تقدیم حضورتان می‌کنم:

من در طول دو سال اخیر برای گسترش فرهنگ ایرانی و بازدید از بخش فارسی دانشگاهها و توزیع کتابهای درسی و انتخاب استاد و دانشجو برای استفاده از دوره‌های آموزشی بنیاد و ترتیب سمینارهای زبان فارسی در حدود ۱۲۰ روز به کشورهای مصر، ترکیه، هند و پاکستان سفر کرده‌ام و در هیچ يك از این مسافرت‌ها - خوب گوشه‌ای را باز کن که حرف عجیبی می‌شنوی و می‌دانم به حکم تربیت و روحیه‌ای که داری نمی‌توانی قبولش کنی، اما خوشبختانه هم مدیر عامل و مأموران و متصدیان امور مالی بنیاد حی و حاضرند و هم دفاتر و بودجه آن موجود - آری در این سفرهای دور و دراز هرگز آری هرگز دیناری بابت هزینه سفر و فوق‌العاده خارج از کشور و پرداخت کرایه هتل و دیگر مخارج سفر دریافت نداشته‌ام. در هر کشوری برای حفظ حیثیت شغل و ملت من به بهترین هتل‌ها رفته‌ام و در این هتل‌ها به کرات از استادان و دانشجویان این کشورها پذیرائی کرده‌ام و همه این مخارج را از جیب خودم و از باقیمانده پول فروش خانه‌ام پرداخته‌ام و حاضر به قبول هیچ فوق‌العاده و هزینه سفر و پاداشی نشده‌ام. این واقعیت را رسماً و علناً در اینجا اعلام می‌کنم که هر کس مدعی و در مقام تردید است برود و تحقیق کند و اگر خلافش ثابت شد همه هستی مرا به عنوان نازشست تصرف نماید.

اکنون باشما جوانمرد روزگار که به‌خلاف بنده مثبت‌باف و مردم‌عملید پیشنهادی دارم. من در سال گذشته از بیست و پنجم اردیبهشت تا بیستم خرداد به مدت ۲۵ روز برای ترتیب و برگزاری نخستین دوره بازآموزی استادان زبان فارسی دانشگاههای هند در حرارت ۴۷

درجه بالای صفر و رطوبت صددرصد شهر دهلی، تکرار می‌کنم بدون دریافت هزینه سفر و بی‌توقع هیچ تشویق و تقدیری و بدون اندک تظاهری و عرض خدمتی، و بی‌نصیب از کلیه امکاناتی که بیدریغ در اختیار مأموران سفارت است\*، به‌تمام معنی کلمه جانپازی نمودم و این دوره ابتکاری و بسیار مؤثر را با چنان توفیق چشمگیری بر گزار کردم، که آتش به‌جان همکاران و هم‌سلیقگان جنابعالی افکند.

اینک من منفی‌باف از جنابعالی مثبت‌مرد عمل دعوت می‌کنم، سال آینده در همان فصل به‌هزینهٔ بنده به‌دهلی تشریف ببرید و فقط روزی یک‌بار در تا کسی بدون کولر فاصله هتل تا دانشگاه نهر و را طی کنید، بدون هیچ مسئولیت و جنگ اعصاب و کارشکنی و اخلاقی بیست و پنج روز این تفریح را ادامه دهید و در ازای آن بیست و پنج هزار تومان از بنده بگیرید. کرایه هتلتان را هم مهمان کیسهٔ استغنا می‌باشید. اگر از قبول این دعوت و گرفتن این پول مفت‌طفره بروید، لابد به بنده حق خواهید داد که گوشه‌ای از دریافت‌های قلم بمزدان‌رافاش کنم.

\*\*\*

در مورد مصاحبه با الاهرام و صدور اعلامیه، پاسخ شما را به‌ریشخند خوانندگان و می‌نهم. من می‌پرسم چرا تقی‌زاده‌ای که دعوی رهبری و شور آزادی‌خواهی و ادعای وطن-پرستی داشت و مدعی بود که مجبور به امضای قرارداد نفت شده است، وقتی که پایش به اروپا رسید اعلامیه‌ای صادر نکرد تا به‌جهانیان بفهماند که این قرارداد تحمیلی و بی‌اعتبار است. جناب دکتر می‌فرمایند چرا وقتی که تو به قاهره رفتی اعلامیه صادر نکردی؟

لذت بردید از ارتباط معقول سؤال و جواب. ظاهراً بنده وزیر مالیه رضا شاه بوده‌ام و امتیازنامه به تصویب رسانده‌ام و باید حالا که به قاهره رفتم مصاحبه کنم و بگویم که کارم به حکم اجبار بوده است نه بر اساس عقیده.

جناب آقای متخصص محترم فلسفه تاریخ بدانند که من در همه عمر در راهی که بدان عقیده نداشته‌ام قدمی نگذاشته‌ام و از «تقیه» ولو به قیمت حفظ جانم بیزارم. بعد از این هم یقین دارم که جز این نخواهم کرد، زیرا کلید گنج استغنا را درمشت دارم. کسی که کاستن از نیازها را بر افزایش درآمد ترجیح داد و از دو ورطه هولناک «بیم» و «طمع» رسته بود، از ختا باکش نباشد و زنتار.

اما می‌خواهم عنایتشان را بدین نکته جلب کنم، که: من نیازی به مصاحبه با الاهرام ندارم. از سال هزار و سیصد و چهل و یک که همفکران و همقطاران ایشان قلم‌ها را شکستند و نوشته‌ها فرمایشی و بی‌رمق شد، دست به قلم نبردم که تأثیر و ارزش اعراض و سکوت گاهی صد برابر فریاد است. از پنج و شش سال پیش که مجال مختصر و موقعیتی خاص پیش آمد و به نوشتن پرداختم، با توقیف‌ها و تهدیدهایی - که گوشه‌ای از آن هم به کرات دامنگیر یغما شد - مطالبی را که ایشان می‌خواستند در الاهرام بنویسم، در همین جراید بی‌رمق ایرانی نوشتم، اگر ایشان نخوانده یا خوانده و نفهمیده‌اند، چشمه آفتاب را چه گناه.

\*\*\*

اما جالب‌ترین نکته مقاله آموزنده ایشان، توسل به لطیفهٔ یک بام و دو هواست. من

گفته‌ام که پذیرفتن این بهانه که «مسلوب‌الاختیار بودم» برای آینده مملکت خطرناک است. ملتی که بخواهد بماند و آزاد بماند و سرنوشت سیاهش در هر دوره‌ای تکرار نشود باید بی‌غرضانه و بی‌رحمانه به حساب زمامدارانش رسیدگی کند و خوب و بد اعمالشان را بسنجد، و ایشان می‌فرمایند :

« واهمه‌های سعیدی که سابقه عمل تقی‌زاده ممکن است بهانه خطرناکی به دست این گونه اشخاص بدهد که در آتیه مسؤلیت عمل خود را به گردن دیگران بیندازند خوشبختانه کاملاً بی‌اساس است، معاذیر و مجوزهایی از آن گونه که حقا از تقی‌زاده و فروغی و داوود و علاء قابل قبول بود از هیچ کدام از وزیران و نمایندگان مجلس که بعد از شهریور ۲۰ در در رأس مقامات مسؤل این کشور قرار گرفته‌اند شنیدنی یا پذیرفتنی نیست زیرا به عقیده این مورخ نکته سنج و باریک بین که متخصص تاریخ معاصر است: «در ادوار تقنینیه بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ خوشبختانه هرگز چنین وضعی که در آن جان انسان به علت اکراه از قبول مأموریتی که به آن میل ندارد در خطر باشد برای هیچکدام از وزراء و وکلای ایران پیشامد نکرده است».

خدا رحمت کند سعیدی را که در پاسخ آن منجم «شرافتمند» پر ادعا فرمود:  
 تو بر اوج فلک چه دانی چیست      چو ندانی که در سرایت کیست  
 البته که بعد از شهریور ۲۰ به عقیده جناب آقا هرگز نه استبدادی در این ملک بوده است و نه اختناق. آخر هر چه باشد ایشان به لطایف حیل و به برکت قلم حقیقو و حق پرستان «گلیم خویش» را بیرون برده‌اند و شادمانه و سرافرازمی گوید: «چه غم گر همه عالم مردند».

### پایان

**مجله یغما** - مقاله جناب استاد سعیدی سیرجانی در سه بخش خلاصه می‌شود:

۱- اشارات و دقایقی درباره استاد شیخ‌الاسلامی که به قول خودشان «کوتاه آمده است» و اگر نظر مبارکشان این است که طولانی تر شود به مجله یا روزنامه دیگری مرحمت خواهند فرمود، و اگر جناب دکتر شیخ‌الاسلامی هم جواب دهد مطلقاً چاپ نمی‌شود.  
 ۲- بخشی دیگر حماسه‌های زندگانی شخصی آن جناب است که صفحات مجله یغما در این زمینه‌ها مستعد نیست و اگر تهدید در اجرای قانون مطبوعات نبود حذف می‌شد اما چه چاره باید «آلت فعل» بود.

۳- قسمت دیگر در کوبیدن مرحوم تقی‌زاده اعلی‌الله مقامه نوشته شده، باید عرض کنم که من بنده سال‌ها با محمدعلی فروغی، حسین علاء، عباس اقبال، علی اکبر داوود، علی‌اصغر حکمت و دیگر بزرگانی که شهرت نیکنمایی دارند کم و بیش محشور و مربوط بوده‌ام، جز ذکر نیک نهادی و وطن دوستی تقی‌زاده را از آنان ننشیده‌ام، خطابه‌ها و نطق‌های تقی‌زاده را هم از نخستین تا آخرین دوره مجلس که در وطن دوستی و ملت‌نوازی او عادل‌ترین گواه است خوانده‌ام، و همچنین تألیفات و مقالات او را که در مجله کاوه و در مجله یغما و در کتاب‌هایی که نوشته. از مراتب ادب پروری او و مقام قناعت و درویشی او، و دستگیری‌هایش از دوست و دشمن اطلاعاتی دارم که واسطه و شاهد عینی بوده‌ام از جمله در حمایت مرحوم مهندس احمد رضوی کرمانی

و رهائی افراد جبهه ملی.

اکنون تأسف بسیار دارم که ایمان و عقیده استوار بنده را که در طی سالیان دراز به دقت و رنج بسیار فراهم آمده بناگهان جناب سعیدی عالیها سافلها کرد و درهم نوردید، و سیدی جلیل را در ردیف هیئتلر قرار داد!

در پایان این مقالات نصیحتی به بانوی نجیب و با وفای تقی زاده عطیه خانم دارم که از مدفن خود در کنار شوهرش چشم پبوشد و در کشور خود آلمان بماند چون ممکن است از آن پس که استخوان پوسیده تقی زاده را به تازیانه کوفتند آن را بسوزانند کاری که لشکریان ابن زیاد با پیکر حسین بن علی علیهما سلام پس از اسب تاختن نکردند.



باقر زاده بقا

تربت حافظ  
 کتابخانه علم و ادب  
 مرکز مطالعات فرهنگی  
 دانشگاه علامه طباطبائی  
 تهران

چو شبنم از نفس صبح ، آبر و طلبم  
 به طرف هر چمنی گفتگوی او طلبم  
 مگر نشانی از آن صبح آرزو طلبم  
 نوید وصل ، از آن لعل قصه گو طلبم  
 ز صحن باغ و لب کشت و طرف جو طلبم  
 چو مرغ شب همه شب ، عقده در گلو طلبم  
 ز سادگی ست اگر شهد ازین سبو طلبم  
 اگر به عمر ، ز خوناب دل وضو طلبم  
 ره نجات ز دادار چاره جو طلبم  
 قبول خاطر و لطف سخن از او طلبم

چو گل ز پر تو خورشید رنگ و بو طلبم  
 چو عندلیب ، ز گلبنانک عاشقانه خویش  
 شبی چو باد سحر سر نهم به دامن دشت  
 شمیم عشق از آن زلف پر شکن شنوم  
 چو تند باد بر آشفته بوی زلف ترا  
 به ذوق آنکه برم ره به خلوت سحرت  
 به جام دهر سرشک غم است و خون جگر  
 رهین منت آب بقسا نخواهم گشت  
 سر نیاز نسایم ' مگر به درگه دوست  
 اگر قدم بگذارم به تربت حافظ